

کمتر باید داشت بطور تفریح بوقتی اگر اتفاق افتد مضائقه ندارد و مگر چندانکه
 باوقات کار خللی رود بدو بفکر مصالح کبری و سعی مطالب عظمی فتوری
 زلی پند بست ^{۲۴} چهارم پیش بزرگان و عمائد و ارباب حکومت
 و سطوت و انما پاس قدر و پایه خود ملحوظ داری که وقع و احترام تو افزون
 گردد و و نظرافت و لاف بد چیز است همیشه از ان دور تر باشی
 پند بست ^{۲۵} پنجم در محافل عظام و حکام سخن با تمام ترادوب
 و انش بگوئی و در آنچه درک نداری و خلدی اگر بر بدی احدی واقف باشی
 بر زبان نیاری تا توانی جز نگوئی نگوئی و بخی که جزای نیکی نیکی باشد
 و عوض بدی بدی با عدو هم نگوئی خوشتر از آنست که بوقت قدرت
 از و بازخواست کنی مگر باندازه که از کرد وارش امین توانی بود پسند
 بست ^{۲۶} ششم تفحص راز کسی که از تو کتمان آن

خواهد و ترا تحسین آن ضرورتی نبود بهتر آنست که نکنی و راز هر کس که
 در یافتی بدل خود امانتش داری خصوصاً راز بزرگان از باب احتیاط
 که اظهارش بسا اوقات موجب ریخ و وبال و سبب زیان جان و مال
 باشد اگر قدرت حفظ و نگاه نداری باری بار آن هرگز بر خود نگیری
 پس بدست ^م و ^م در پی آزار و بد بینی کسی از هر منفعت یا نام ^م
 خود هرگز نباید بود که بدتر ازین گناهی نیست اگر یکی در پی بدی تو باشد
 از وی پرهیز کن و مانای وی مشو که فرق نیکی و بدی در میان باشد

بقول حافظ

باش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت تا غیر ازین گناهی نیست
 پس بدست ^م و ^م تا توانی و ام از کسی نخواه که بلا سنی بدتر ازین
 برای انسان نیا فریده اند اگر گوشت نباشد بانگ و پیاز نان خوردن

هزار و درجه اولی ترازانست که وام ستانی و ذائقه بکام و زبان بسا

پند بست^{۲۹} و نهم مال و منال و نیومی نه لائق دل بستن است

مگر چون انسان را از این گزیری نبود بقدر کفایت تحصیل و احراز^ن

بکوشد و نوعی در بند آن نباشد که اگر فوت شود اندوگین گردد

بلکه اعمال حسنه و میراث سزاوار است که بدو گردد و دیده شود که هم

در حال حیات مایه توقیر و احترام است و هم بعد ممات اینس^ج و بون

رستگاری از آلام و اسقام پند سسی^{۳۰} هم در هیچ چیزی بی تا^م

اندیشه و همت نیندازمی تا عاقبت پشیمانی نبری عجلت خجالت می آرد

و تا مل دانش می افزاید پند سسی^{۳۱} و یکم در سفر رفیق شفیق

همراه و از تابان و راحت بگذری که گفته اند رفیق شرم الطریق

پند سسی^{۳۲} و دووم گرد آوردن معاش زندگی بزور و مکر

بدترین کسب است پاداش آن در دنیا حاصل آید و مواخذة اخروی
 بر ذمه باقی ماند برای تلذذ قانی بخاطرة جاودانی افتاد و این ^{ست} ثوابی است
 پس ^{۳۳} سیوم کبوجه گردیدن و بر و کانهاشستن و قیقه
 خندیدن و قمع مردم کم میکنند و از درجه جیامی ^{۳۴} افکنند پس ^{۳۵} و چهارم
 آدمی را چنانکه تلاش و فکر ترقیات ضرورت حفظ صحت و تندرستی
 از جمله واجبات است چه هیچ کاری بغير صحت درست نیاید سازا بسا
 معاش و معاد از تربیت و تجارت و خیرات و عبادات بی درستی
 طبع و جسم و حواس و قوت صورت نزنند و در خوردن و خفتن و
 بیدار بودن و شغل و کار نمودن مداوم خواهش صادق و اعتدال
 ملحوظ می باید داشت کم خوردن چستی می افزاید و سیر خوردن ^{۳۶} پستی
 معده را و کان عطار هم نباید ساخت که آنهم مرضی است و ابصر است

خوری و اصلاح از پر سبز و طبع جونی پسندسی و چوبم اگر از

شامت نفس گناهی بکنی پوشیده کن و حیا شعار خود ساز چه هر که ^{عیب}

خود را از دیگران پوشد و از ان شرم ندارد بی حیا باشد

گناه کردن پنهان بجز عبادت فاش و ظریفی گفت است رباعی

گر با ده خوری تو با خرد مندان خود ^{۳۵} یا با صنم تازه رخی خندان خود

بسیار مخور فاش مکن در مسا ^{۳۶} اندک خورد گه گه بخور و پنهان خود

پندسی و هشتم قطعه این مین

پدر که جان عزیزش بلب سید چه گفت ^{۳۷} کجی نصیحت من گوش گیر جان عزیز

بدوست گر چه عزیز است از ^{۳۸} که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز

پندسی و نهم هر سخن که از کسان بشنوی بیزان خرد آنرا ^{۳۹} بسنجی

انگاه جوابش دهی پندسی و دهم اگر از یکی دروغی بشنوی ^{۴۰}

ساکت شوی و بدر و غش طعنه نزدنی عیب پوشی بهترین عادات است
و موجب ثواب اول عیوب خود را نگاه کنی پسر بیوب دیگران نظر
انگنی که جز ذات پاک پروردگار عالم بی عیب کسی نیست پسند
سی و نهم^{۳۹} اگر از دوستی و رفیقش و یا عزیز می و زیر دوستی
خطائی سرزند عتابش نکنی بلکه به نرمی و آشتی بومی بگویی و اگر تقصیر
عفو بجوید زود بپذیری و حقوق آشتی و خدمت ویرای یکبار به برهم
نزدنی پسند چنانچه در خبر است از حضرت خیر البشر شافع
روز محشر علیه الصلوة والسلام هر که دیانت ندارد و دیندار نباشد
. مَا أَحْسَنَ قَوْلَهُ .

باتدین باش ای مروحند تا شوی در ظل حق روز جزا
اگر نه سازی تو دیانت اختیار کس نیار و قول و فعلت در شما

پنجاهم ویکم

گفت پیر سه چیز ای نیکو	هر که زین پیر سه یکی باشد در و
نیک بخت او را مدان در کائنات	گر چه باشد کامل از صوم و صلوة
چون سخن گوید بود کذب و کز آن	ورود و وعده کند آنرا خلاف
گر دهند او را امانت در جهان	از بدی و زور و خیانت اندران

پنجاهم دوم مرد عاقل را باید که از مجادله و محاصره در
هر گونه معامله فرسنگ با بگیرد و بیخمار جهالت و دولت و ناموس را
خراب نسازد و دوست را عدو نکند اگر بخواهد بر گونه زیانی نبیند
و تاب تحمل دارد و گوارا کند هزاران امر او را و سارا و دیدم که با دنی امر
خان و مان با و خمار مستی نگاه شکست که چاره کار از کف اختیار رفت
پنجاهم سوم مردان را باید که در هر امر الوعزم باشند و صاحب فکر تاهیر و

از گذشته بهتر شوند بهت بطلب ترقیات برگمارند و حوصله این طلب بمواره

بلند دارند و ضلع نیک در تحصیل مدارج اختیار نمایند و بلجوق ^{بشقت} و

از فکر و طلب باز نمانند هزاران فرومایگان و کم وقعان بزور علم

و کوشش و توانائی فکر و همت صاحب دولت و مکننت گردیند

و بمدارج اعلیٰ رسیدند و بیشتر اصحاب وقع و دولت باختیار بدو ^{ضععی و}

که همتی از مراتب خود در افتادند و آبروی سالهامی از با خاک برابر کردند

و بیاورند ^{۴۴} **چهارم** مال دولت و جاه و شمت از

بزرگترین انعامات حضرت رب العزت است باید که درش

بشناسی و مصارفش بدانی همین اموال است یکی اباحت عیش و عشرت

در دنیا و آخرت هر دو باشد و دیگری راهم در دنیا موجب رنج و

حسرت گردد و هم عقوبی سبب خسران و محصیت ^{۴۵} **پنجم**

آخرین نصیحت من اینست که عمر خود را با بازی و غفلت رایگان نسا^{زی}
 با موزیک مائل باشی نماز پنجگانه که خلاصه شکر منعم حقیقی است ادا^ی
 آن سستی نکنی بدادن صدقات و زکاة چست باشی آنچه علم آن^{ان}
 پریدن آنرا عار نه انکاری سخن در محافل آهسته و سنجیده گوئی
 ملازمت ابواب حکام و رؤسا و علماء و عقلا را هرگز ترک نه نمائی که
 موجب فلاح دین و دنیا است و باعث فقر و فاقه پیش خلق و خدا
 در هیچ کار تانی نکنی محنت شعار خود سازی از دروغ و مکر بگریزی
 خشم کم کنی مو عطا و نصاح بزرگان همیشه در نظر داری و کتیب قدما
 و رسائل اخلاق همواره مطالعه و آرمی بر خویشان و دوستان چاکر^{ان}
 شفقت کنی و بهاب آسایش ایشان همیشه ملحوظ داری در ادای^{یون}
 و مواجب هرز و دیکه ممکن باشد از آن و رنگذری با بیفای و عد^د

وزنگ نکنی هنگام وعده اول غور کنی انگاه وعده منافی
غربا و مساکن را نیا زاری و تا توانی دل هر یک را خوش داری

تمت

بتوفیق خداوند کون و مکان و تائید خلاق دو جهان کتاب

افادات انتساب و نسخه همیشه و نایاب که مسمی است با میرزا

بتاریخ دهم نوبه سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و عیسوی

مطابق با نوزدهم شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و هشتاد و هفت ^{هجری}

در ساعتی سعید و او انی حمید از قالب مطبع سنگین مطرز بصدگو

طر از رنگین برآمد و بشا طکی خامه معجز طراز و بهر هفت آرای گار پردا ^{ین}

سحر ساز حله زیبای انطباع و حلیه خوش نامی قبول طباع پوشیده

برنگ شاہد رخا و لفریب نظار گیان و مشتاقان قدر دان شد

والحمد لله حمداً شاکرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

یافت این نسخ زینت اتمام

شکرند که در بهین ایام

سرمه در چشم اهل بنی شریف

از سوادش که هست نور فواد



ضمیمه التالیف محتوی بر ذکر شرافت حالات
 عالیجناب استطاب کرمت و ایالت
 آب حشمت نشان سپهر آستان قوت
 بازوی سلطنت مدبر تدابیر مملکت مخا^ط
 گرامی خطا بها ملقب بسامی القابها عالیجناب
 پیر کلسنی حاج کمیل و یک آفرینگر
 دستور محشم و وزیر معظم مالک محروسه
 جنت نشان هندوستان

از آنجا که عنوان کتاب بتذکار محمد باقر حضرت شهبان شاه فلک بار گما
 زینت یافته خاتمه اش را بحسن انضمام شمه از مناقب شاقب والا
 دستور عظمت و شوکت معمور بر آراستن و موشح نمودن مناسبات

افتاد حسبند او زیرا رسطو تدبیرشیدارگان مملکت مصلح ضوابط
 سلطنت رازدار دولت با بهره فلاح جوی سلطنت قاهره
 افزای هنرمندان دانش قرین سرپرست دانش پسندان
 هنر آگین آنکه صیت نوازش چارسوی جهان در گرفته است
 آوازه کمالش شش جهت عالم رفته لمولفه قصیده

آفتاب عقل ارامی منیرش خاوری	آسمان فضل اقله تینش محوری
گوهر درج شرف دستور عالی گوی	بر سپهر شمت و اقبال و شن ختری
مجمع فضل کمال منبع جاہ جلال	فیلسوف اعظمی دستور دانش دوری
از کمال فیلسوفان گرد فاطر بنگرند	زان فاطر و فخر فیضانش بود و شرفی
تا حدیث آفرید آمدند از عقل گل	در وجود آمدار رسطو باید ساسکندی
با کمال جامعیت در کمالات بشر	اکثر آمد همچو منیر زندی بطن باری

لطف و باد و ستان باغچه گل چون نسیم

آن میر این میر این میر این میر

قصرین دولت انگلند را رکن کین

عقدای مملکت را خن آمد فکر او

شخص او را در فضائل هم بعد و هم عمل

نیست اینامی هر امر و زمشالش کسی

کیست آن مدوح عاقل و کمال

پایه سنج قدرش آمد مملکه انگلند و هند

ببرایار است کار و با خد طاعت گذار

از پی دفع گزند چشم این شاه وزیر

تبر و باد و ستان بوستان چون مصری

دو دمان سروری را سرور و الای

چار و انگب هند را دستور و الای

تیغ تدبیر سیاست انتظامش جوهری

وید کرده دون ندید است نه بنید عمری

ثانی او هم خود او باشد نباشد دیگری

بر سر بالای والای وزارت افسری

تاجدار آسمان خرگاه کیوان منظری

عبد فرمانده و معبود فرمان برکلی

اختران باد اسپند و آسمانش جهری

با بجمله ابتدا از ان نقش و نگار و انتهای این نگار بهار از ان سپندیده

و برگزیده آمد تا زانسانکه در کتاب روزگار و صحیفه دور و دوار بهر دو
 طرف مهر نورانی مهر و ماه بر صفحات او راق سفید و سیاه زده
 مستجل و مزینش ساخته اند اول و آخرین نامه ام نیز همچنان بهر
 نورانی محمد شهنشاه و وزیر مهر و ماه نظیر سبج و مزین باشد
 و سواد و بیاضش همواره برنگ سواد و بیاض صحیفه روزگار
 ساطع الا نوار ماند هر چند از ان وادی نامرادی که کیت
 خامه این سرگردان تیه حیرانی را بقطع نیافیشنا می
 پرسنای حضرت شهنشاه خورشید کلاه پیش آمد نیکو
 ظاهر و با هر که در طلی بیدای مناقب شاقب و زیر راه
 تویر هم جز سگت در پها خوردن و راه بجای نبردن
 حاصلش بیچ نتواند بود و لیکن چون نظر بحکم

الشُّكُوتُ فِي مَحَلِّ الْبَيَانِ بَيَانٌ وَتَمْدِيحُ حَضْرَتِ شَاهِنِشَاهِ
 خورشید کلاه پهنیکه نشانی از محصل بیانی داده مهر شسته
 صموت را پیش از تمام کردن حرفی بر لب گویای باز نیاید
 همبران نسق بتوصیف وزیر ماه تنویر هم باندک بیانی که پیش
 از تعیین مکانی نمی باشد خواستم که سرمایه فخر و سعادت
 بر اندوزم و چنانکه صبح سر آغاز این نامه بنام نامی شهنشاه
 خورشید کلاه پر نور و ضیا گشته است شام سر انجاش را
 بسم سامی وزیر ماه نظیر روشن و مزین ساخته سیاهی عشق از
 و امتیاز خود بر افروزم مخفی مسپا و که این قهرمان
 معدلت گستر دستگیر ارباب فضل و هنر هفتمین دیوک از بزرگان
 والا و دومان رفیع الشان رئیس آرگیل می باشند بتاریخ

سی ام ماه اپریل سنہ یکہزار و ہشتصد و بہشت و سیوی شکوی
 جلالت و نبالت را بنور ولادت با سعادت خود رونق بخشیدند
 و پس از انقراض عہد صبا و کسب کمالات علوم و فنون پیش از آنکہ
 جانشین منصب پدر نامور خود گردند بہ ماہ اپریل سنہ یکہزار و
 ہشتصد و چہل و ہفت عیسوی در عمر بہت و چہار سالگی
 با تصات سے نوع صفات و کمالات علم شہرت در انگلستان
 دیار و دیگر ممالک آنجوار بر افراختند اول تصنیف کتب و
 رسائل کہ عمدہ نتائج و اثار شجرہ ہمیشہ بہار علم و خرد است
 دوم تدبیر مصاحح امور سلطنت کہ نقود خزینت عقل و نظرا
 مصرفی بہ ازان نشان ندادہ اند سوم حسن تقریر و بیان
 کہ بہین زیوری از برای شاہد زیبا جمال فضل و کمالاتش

گفت غرض که بدین صفات سه گانه یگانه زمانه مشتبه گشتند و
 بسان ما که کوفس لارین در صرف همت با صلاح ترقی امور
 کنیه بیرترین واقع مقام اسکا بلند بدان مایه توجه فرمودند
 که واکثر شکرش جناب ایشان را از گرامی مویدین آن
 کنیه خواند و در سال یک هزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی که
 گزیده و جزیره از تصنیفات جناب ایشان موسوم به
 ای لثرتودی بیرس فرام پیرس سن
 سطر بطراز طبع و تالیف گشته لطف تحریر پر بلا نقیض لذتها
 بذاق سخن شناسان معنی رس داد و بکنال مرتبه مطبوع
 طباع افتاد و در همان سال و ایام رساله دیگر رقمزده خانه
 بلاغت حمامه جناب ایشان بنام طامس شکرش و طمی

متضمن باحالات و کیفیات کنیه اسکالند فرین به پیرایه لطبا
 گردید درین رساله بنامی سایر حقوق آن کنیه بر ضوابط و
 قوانین نهاده آن جمله ضوابط و قوانین را به همین آئین شرح و بسطی تمام داده
 درک مضامینش با کثرت خواطر خطی و افر رسانید سپس در سال
 یک هزار و هشتصد و چهل و هشت کتابی در تاریخ اسکالند
 از ابتدای ایام ترقی آن مقام سمی به پیرس ببری الکران
 تصنیف فرمودند که از طبع و اشتهاش صیت لیاقت و
 کمال جناب ایشان بسان پر تو مهر منیر آفاق گیر گشت و
 علاوه این همه تصانیف بلیغه جناب ایشان در انواع مباحث
 و معاملات سترگ با تقریرات رائقه افاده فرموده اند
 و با کثرتی از مسامع و مجامع گلریزی و گهر فشانیه نمودند چنانچه

اینقسم تقاریر و بیانات بلاغت و لطافت عنوانات جناب ایشان
 چه در بحث آزادی یهودی کیشان که با یوان هوس آت پیر
 در مجمع عام آویزه گوش حبان استمعان شده بود و چه در
 آئین ازدواج االی اسکاتلند و چه در معاهده قانون آتن
 که نسبت بریتان انگلند نازیبای نمود و چه در قواعد
 پیشوائی کنیسه و چه در ماده قانون اسکاتلند مخصوص تشریح
 جامد او شش از برای وارث مستحق و چه بمقدمه منوخی نکس
 کاغذ اشٹام خلیل شائع و بنوعی مطبوع طبابع گردیده است
 که هر یکی از ان بر کمالات نفسانی و غایت فصاحت و بیانی
 جناب ایشان حجتی روشن و استدلالی بین میباشد
 و نیز از جمله افادات جناب ایشان یکی آنست که در

عهد حکومت لارڈ جان رسل بارای گوورنمنٹ وخصوص
 نگہداشت آزادی رعایا اتفاق فرموده رای رزین خود را
 بنهایت خوش عنوانی و تعزیبیانی برمنصه تحریر و تقریر
 جلوه گر ساختند و از بسکه فلاح جوئی عامه بنی نوع
 انسان سحیه رضیه و شمیمه مرضیه جناب ایشان افتاده
 است عنان توجه خاطر عاظر باصلاح و درستی سولات
 ترقی اسکاتلند بیش از بیش منعطف میداشتند و مدام
 هنگام اجرای تازه قانونی علی الخصوص با مورکنیسه آنجا
 علم همت بتائیدات شایان برمی افراشتند و خدمات
 ناصبیکه بعروج و ارتقای جناب ایشان منتظرگشته تفصیلش بر
 سبیل اجمال برین منوال است که اول بسال یکپاره و

و پنجاه و یک در بزرگ تعلیمگاه سنت اندرو و منصب کینسلی

جناب ایشان متعلق شد و از حسن سرانجام آرائشی تمام یافت

پس در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و دو جناب ایشان

بمحکمہ مشاورت ملکی حکام اریل آف ابروین منصب

جلیل لارڈ پروویسیل ترقی عاجل حاصل کردند

هرگاه سلسلہ آن محکمہ مشاورت باہ سروری سال

یک هزار و هشتصد و پنجاه و پنج گجست و دیگر مجلس شوری

بخصوص تحقیق و استکشاف حالات عساکر برطانیہ متعلق

سپاستاپول باہتمام سترریوک تکرہ صورت انعقاد

بست جناب ایشان چندی برہان منصب پیشین لارڈ

پرویسیل تحت وزارت لارڈ پالمرسٹون منصوب گردید

با و آخر همین سال بعد استعفا از آن خدمت روزی چند کار فرما
 عهده پست ماستر جنرال ماندند و بعد از آن در سال یک هزار و
 هشتصد و پنجاه و نهم بار دیگر عهده مشاورت تحت وزارت
 لارڈ پالم شتون مستر شده بزمره مدبران پریمی کونسل آیدند
 و در سال یک هزار و هشتصد و شصت هنگامیکه به لارڈ
 ایلیکن باز دوم سفر مهم چین روداده بود جناب ایشان
 را باز برای چندی نقل و تبدل ازین عهده جلیله
 بخدمت جزیره پست ماستر جنرالی پیش آمد و آخر همان
 سال لارڈ پریمی کونسل مستر شدند و بقرب همین ایام
 در بزرگ آموزشگاه گلاس گو که در سنه یک هزار و هشتصد و
 پنجاه و چهار طرح بنای آن صورت گرفته بود برای ^{نصب}

رئیس قیسان منتخب گشتند باز باه ستمبر سنه یک هزار و هشتصد و
 پنجاه و پنج در مجلس شوری که از برای کنکاش در ترقی علوم
 و فنون متتام کلاس گو منعقد شده بود و صد را نهمین گردیدند
 و مناصب و خدماتیکه جناب ایشان را باستحقاق و راست
 آبا عن حبه رسیده و حاصل گردیده است اول ماستری
 انتظام خاص بیت دابیر منزلی حضرت ملکه معظمه بقام اسکاتلند
 است دوم کینسری مدرسه سنت اندرو سوم عهده مانت
 عجائب خانهای مملکت برطانیه چهارم منصب جلیل شریف
 ولارڈ لفتنت آرگیل شهر و معظم ترین مناصب و مراتب
 که شریعت دولتش در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت
 جناب ایشان افتاده و اقصی مارج اعلا و ارتقام جناب ایشان

بآن دست داده منصب جلیل وزارت علیا جناب حضرت ملکه
 معظّمه کشورستان جنت نشان هند است که درین زمان جناب
 ایشان مشغول مشاغلش میباشند اما حاصل ذات مستجمع الصفات
 جناب ایشان مرجع و مجمع گزیده ترین مناصب مهیام از
 ابتدای ایام است و با اینهمه اشغال سترگ شوق اشتغال
 علوم و اشاعت و ترویج فنون و کمالات بجدی دارند
 که در سال یک هزار و هشتصد و شصت و شش کتابی موسوم
 به رین آف لاتالیف فرموده اند باین موافقت و بهر را
 آخرین نخبه تالیف بتازه چاپشنی بیان لطیف بنواختند
 و از سر نو بشکر و شنای والای خود رطب اللسان و عذبت^{ان}
 ساختند شرح جمله تصانیف و دانش انگیز و تقاریر پربار آمیز